

دکتر صمد کلانتری*

بحران خانواده در غرب!

مقدمه

آیا غرب با بحران جدی خانواده مواجه است؟ آیا دگرگونی‌های جمعیتی که تقریباً از سی سال پیش به این طرف در جهان صنعتی اتفاق می‌افتد پایه و اساس جوامع غربی را مورد تهدید قرار می‌دهد؟ اگر کاهش بی‌رویه میزان موالید و شمار ازدواجهای ثبت‌شده از یک سو و افزایش سریع تعداد طلاق و داوطلبان "زندگی مشترک بدون قرار داد ازدواج" از سوی دیگر طبق روال کنونی باقی‌مانده و تداوم پیدا کند، آیا تغییرات و تحولات به وجود آمده در سبک زندگی و دیدگاهها، بر ساختارهای اجتماعی جوامع یاد شده، تأثیر قطعی نخواهد داشت؟ و در این میان، واکنش دولتها و مردم در برابر تغییرات جمعیتی مورد بحث چگونه خواهد بود؟ و آیا پیامدهای این تحولات قابل پیش‌بینی است؟

هدف از ارائه این مقاله تلاش در جهت یافتن پاسخ به سؤالات طرح شده و تجزیه و تحلیل پدیده "خانواده گریزی" و بررسی سناریوهای مختلف و قابل تصور از بازگشت به ارزشهای سنتی تا پیدایش یک نظم نوین جمعیتی است.

خانواده غربی به کجا می رود؟

پیش بینی آینده خانواده در دنیای غرب امری مشکل است و مسلماً با نوعی شک و تردید همراه خواهد بود. اگر در حوالی سال ۱۹۶۰ میلادی (آغاز تحولات جمعیتی) یک جمعیت شناس معروف و متخصص مسایل جمعیتی، تنها نیمی از تحولات و تغییرات تحقق یافته را پیش بینی می نمود به یقین از سوی همکاران خود به خیالپردازی و ناآگاهی متهم می گردید. این امر گویای این واقعیت است که تغییرات جمعیتی به وقوع پیوسته تا چه حد، جمعیت شناسان و محققان رشته های علوم انسانی و اجتماعی را متحیر و متعجب ساخته است! بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۹۶ میلادی شاخصها و میزانهای مختلف جمعیتی، چه در کشورهای اروپایی و چه در ممالک آمریکا و حتی در سرزمینهای دور دستی چون استرالیا و زلاندنو به طور غیر منتظره ای دگرگون گشته و این کشورها شاهد آنچنان تغییراتی در ساختار جمعیتی خود شده اند که حتی امروز هم نمی توان درباره تداوم یا عدم تداوم چنین تحولاتی در آینده به طور قاطع و با صراحت اظهار نظر نمود. بدون شک، در اینجا وظیفه جمعیت شناس قبل از هر چیز رقم زدن تغییرات به دست آمده است؛ اما در کنار این فهرست برداری از تغییرات یادشده، توصیف و تبیین چنین تغییراتی ضروری است.

در شبکه کارگزاران اجتماعی، از دولت قانونگذار گرفته تا یک شهروند، از جامعه کلی تا اجتماع خانواده، دلیل و انگیزه تحولات انجام گرفته چگونه توجیه یا تفسیر می شود؟ آیا سعی در یافتن یک منطق قابل قبول در بازی پیچیده کارگزاران اجتماعی، امری بیهوده و مبهم است؟ یقیناً در ارتباط با پاسخهایی که به سؤال مذکور داده خواهد شد، امکان اظهار نظر در مورد ویژگی زودگذر یا پایدار تغییرات جمعیتی حداقل به عنوان یک فرض احتمالی فراهم خواهد شد. به بیان دیگر، باید دانست که آیا هدف از این تغییرات، موردی و مقطعی است و یا برعکس جهشی است دایمی و در تمام سطوح جامعه؟

در نهایت، می توان از خود سؤال کرد که چه نوع تغییراتی در زندگی زن و مرد، فرزندان، افراد و جامعه، سبب ادامه انحراف کنونی خانواده از مسیر و کارکردهای نهادی شده خود، خواهد شد؟

به هم خوردن تعادل

از حوالی سال ۱۹۶۰ میلادی کشورهای غربی شاهد تغییرات و دگرگونیهای مهم و قابل ملاحظه ای در شاخصهای جمعیتی خود شده اند. تقریباً چهل سال پیش، کشوری در بین کشورهای اروپایی سراغ نداشتیم که نرخ یا میزان تجدید نسل آن کشور از رقم $۲/۱$ کمتر بوده باشد.^۱

در حال حاضر، در اکثر کشورهای اروپایی یا به طور کلی در کشورهای صنعتی غرب، شاخص ترکیبی باروری یا میزان باروری کل^۲ بین $۱/۳$ تا $۱/۸$ در نوسان است و چنین میزانی در پاره ای از کشورهای جهان غرب نسبت به سالهای ۱۹۶۰ سی و پنج درصد کاهش دارد.

جدول زیر که دربرگیرنده آمارهای سال ۱۹۹۳ میلادی است، این مطلب را تایید می‌کند:

میزان باروری کل در پاره‌ای از کشورهای غرب (جدول ۱)

کشور	میزان باروری کل	کشور	میزان باروری کل
اسپانیا	۱/۳	هلند	۱/۶
ایتالیا	۱/۴	سوئیس	۱/۶
پرتغال	۱/۴	دانمارک	۱/۷
آلمان	۱/۴	فنلاند	۱/۸
یونان	۱/۴	انگلستان	۱/۸
اتریش	۱/۵	فرانسه	۱/۸
بلژیک	۱/۶	کانادا	۱/۸
لوکزامبورگ	۱/۶		

(Population et Societes, I.N.E.D. aout-septembre 1993, n° 282)

از طرف دیگر هر ساله از شمار زنان واقع در گروه سنی پربارور گروه سنی ۳۴-۲۵ ساله در کشورهای غربی ۲۰ درصد کاسته می‌شود؛ برای اینکه سطح باروری به صورت فعلی باقی‌بماند، لازم است که میزان باروری کل نیز به همان نسبت یعنی ۲۰ درصد افزایش یابد.

نرخ ازدواج (شاخص زناشویی) نیز به نسبت‌های یاد شده کاهش یافته اما همزمان با این کاهش، میزان طلاق نسبت به سالهای ۱۹۶۰ در عدد ۳ ضرب شده است.

اما آشکارترین و غیرمنتظرانه‌ترین تحوّل، متعلّق به شمار افرادی است که بدون عقد ازدواج، دارای زندگی مشترک می‌باشند: نسبت به دههٔ ۱۹۶۰ شمار این افراد پنج برابر شده‌است.

تحوّل جمعیتی تازهٔ دیگر این‌است که در حدود ۳۵ سال پیش سنّ ۸۰ درصد مردانی که "زندگی مشترک بدون عقد ازدواج" داشته‌اند بالاتر از ۳۵ سال بوده در حالی که در حال حاضر ۶۰ درصد مردانی که چنان زندگی برگزیده‌اند کمتر از ۳۵ سال دارند؛ یعنی بیشتر جوانان این شیوهٔ زندگی را ترجیح می‌دهند.

اینک در اغلب کشورهای غربی تعداد ازدواجهای ثبت‌شده حدود ۳۰ درصد کاهش و متقابلاً شمار موالید نامشروع بین ۲/۵ تا ۳ برابر افزایش یافته‌است.

جدول (۲) درصد ازدواجهای منجر به طلاق، در چند کشور اروپایی ۱۹۸۰

کشور	درصد ازدواجهای منجر به طلاق
سوئد	۴۲/۷
دانمارک	۳۹/۸
شوروی سابق	۳۷/۴
سوئیس	۲۷/۴
اتریش	۲۶/۱
فرانسه	۲۴/۷

(دکتر صمد کلانتری، روشهای مقدماتی تحلیل جمعیت،

اصفهان، انتشارات مانی، ۱۳۷۵)

جدول زیر نیز درصد موالید نامشروع را در پاره‌ای از کشورهای غربی و در سالهای متفاوت نشان می‌دهد:

جدول (۳)

کشور	سال ۱۹۷۰	(% موالید نامشروع)	سالهای مختلف	(% موالید نامشروع)
بلژیک	"	۲/۸	۱۹۸۳	۵/۷
دانمارک	"	۱۱	۱۹۸۵	۴۳
اسپانیا	"	۱/۴	۱۹۸۲	۵/۱
فرانسه	"	۶/۸	۱۹۸۶	۲۱/۹
یونان	"	۱/۱	۱۹۸۵	۱/۸
ایرلند	"	۲/۷	۱۹۸۶	۹/۶
ایتالیا	"	۲/۲	۱۹۸۶	۵/۶
لوکزامبورگ	"	۴	۱۹۸۶	۱۰/۲
هلند	"	۲/۱	۱۹۸۶	۸/۶
پرتغال	"	۷/۲	۱۹۸۶	۱۲/۸
آلمان	"	۵/۵	۱۹۸۵	۹/۴
انگلستان	"	۸	۱۹۸۶	۲۱

منبع:

*Dix - Septieme Rapport sur la situation demographique
de la France, I.N.E.D. France, 1988.*

در دهه ۱۹۶۰ میلادی بین سنین ۲۱-۴۴ سالگی تنها ده درصد مردم کشورهای جهان غرب، قبل از عقد ازدواج زندگی مشترک داشته‌اند، در صورتی که در دهه ۱۹۸۰ این رقم به ۶۰ درصد بالغ گردیده است، و برای گروه سنی ۲۵-۳۴ ساله درصد افرادی که از پیمان رسمی زناشویی زندگی مشترک داشته‌اند در حال حاضر از ۷۰ درصد تجاوز می‌کند. آمار و ارقام یادشده به خوبی نمایانگر آن است که پاره‌ای از رفتارها و ایستارها که ۴۰ سال پیش در کشورهای صنعتی غرب رفتارهای نابهنجار به‌شمار می‌آمد هم اکنون به‌صورت ایستارهای معمولی و شایع و بهنجار درآمده‌اند: مفهوم ازدواج، حجم باروری، طلاق و "زندگی آزاد" عمیقاً دگرگون گشته‌است. گویی تغییرات یادشده از استقرار یک نظام جمعیتی تازه، حکایت می‌کنند.

بنابراین، با عنایت به مطالب مذکور شاید بتوان درباره آینده خانواده، پیامدهای تغییرات جمعیتی در ساخت خانواده، جهت و اندازه‌گیری ابعاد تغییرات برای ۲۰ تا ۳۰ سال آینده پیش‌بینی‌هایی به‌عمل آورد.

پایان حکومت خانواده‌ها

نسلهای آینده و نیز کودکانی که امروز ما بین سنین صفر و ده سالگی قرار دارند بیشتر ایام خود را به تنهایی و یا حداکثر با یک برادر و یا خواهر سپری خواهند نمود و به سادگی نمی‌توان آثار و نتایج این امر را از جهت توسعه عاطفی کودکان ارزیابی کرد. تنگتر شدن حلقه خانواده‌گی و کاهش شمار خواهران و برادران در یک خانواده، قلمرو مطالعاتی را تشکیل می‌دهند که بدون شک روانشناسان، با دقت مطالعه خواهند کرد. به‌طور کلی، شبکه خانواده‌گی تدریجاً محدودتر خواهد شد: از تعداد عموها، عمه‌ها، خاله‌ها، و دایی‌ها

کاسته خواهد شد و هر کودک به طور متوسط فقط یک عمویا دایی و یک خاله یا عمه خواهد داشت. از سوی دیگر، با توجه به پراکندگی جغرافیایی، رفت و آمد و معاشرت بین اعضای خانواده و اقوام نزدیک بندرت صورت خواهد گرفت. علاوه بر آن، فراوانی و ازدیاد روزافزون طلاق نیز همبستگی‌های سببی را متزلزل خواهد کرد؛ چرا که چنین همبستگی‌ها بیش از پیش ضعیف و ناپایدار خواهد شد. خانواده‌های هسته‌ای به سوی انزوا و گوشه‌گیری کشانده می‌شود و قابلیت معاشرت و اجتماعی کردن کودکان به واسطه بزرگسالان دچار دگرگونی خواهد شد، بی‌آنکه بتوانیم جهت و مسیر این دگرگونیها را پیش‌بینی کنیم. پیامد دیگر این تغییرات عبارت خواهد بود از تحوّل برگشت‌ناپذیر شرایط و موقعیت زنان: گروه اخیر با کنترل مستقیم باروری خود، از جهت تولید مثل و جایگزینی نسل، قدرت را در دست خواهند گرفت؛ اگرچه تصمیمات مربوط به شمار کودکان معمولاً با توافق زن و مرد اتخاذ می‌گردد.

نکته مهم دیگر این است که افزایش شمار دانشجویان دختر در دانشگاهها و برابری تعداد آنها با تعداد دانشجویان پسر سبب خواهد شد که دراز مدت طبقه زنان پُستهای حسّاس مملکتی و مشاغل مهمّ اداری و تجاری را تصاحب کنند؛ این امر سبب افزایش قابل ملاحظه فعالیت زنان خواهد شد.

الگوی خانواده «مسلط» یا «رایج» در شرایط زن‌کارمندی خلاصه خواهد شد که در فیش حقوق ماهیانه خود ابزار برابری و استقلال بالقوه خود را در جامعه و در خانواده پیدا کرده باشد. بدین ترتیب، زندگانی زنان یا حداقل بخش مهمی از آنان دچار تحوّل و دگرگونی خواهد گردید: بازار ازدواج و زناشویی زنان جوان گسترش خواهد یافت. در واقع، میزان بالای طلاق، زنان را در صورت تمایل و ادار به ازدواج با مردانی خواهد کرد که مستتر از خود

آنان باشند. در مقابل، اگر زنان در حوالی ۴۰ سالگی طلاق بگیرند احتمال ازدواج مجدد و یا حتی «زندگی مشترک بدون عقد ازدواج» آنان دچار اختلال و اشکال خواهد شد زیرا مردان طلاق داده معمولاً زنانی را به عنوان همسر دوم برمی‌گزینند که جوانتر از خود آنان باشند، بنابراین، گسستگی ازدواج و مطلقه شدن زنان، آنان را در صورت عدم تمایل به ازدواج با مردان مستتر از خود، وادار به عزلت و انزوا خواهند نمود. ذکر این نکته نیز خالی از اهمیت نیست که همزمان با افزایش طول متوسط زندگی یا امید زندگی، موارد بیشماری مشاهده خواهد شد که یک زن به هنگام بازنشستگی، سرپرستی و مسؤولیت یک مادر مستتر و یا بیمار خود را بر عهده گرفته است. چنین همبستگی اگرچه نشانگر پذیرایی و استقبال پایدار نیست مع الوصف اغلب با مشکلات و موانعی روبرو خواهد شد.

سیمای زن غربی بدین سان ترسیم خواهد شد: مستقل از نظر مالی، مسؤول مستقیم باروری خود، از نظر حقوقی برابر با مرد، ضمن اینکه کلیه روابط موجود بین همسران، کودکان و والدین در معرض تغییر و تحوّل قرار خواهد گرفت.

دیررسی و تأخیر سن ازدواج و طولانی‌تر شدن دوران تحصیل، سبب طولانی‌تر شدن دوران جوانی شده، این دوره در سن ۲۹ یا ۳۰ سالگی متوقف خواهد شد.

آنچه در بالا بدانها اشاره شد در حقیقت فهرست تغییراتی بودند که در آینده متوجه ساختار خانواده در غرب، خواهد شد و هر یک از این تغییرات، مسأله یا مسایل نوینی را مطرح خواهد کرد. از سوی دیگر، تغییرات مذکور تنها پاسخگوی بخش کوچکی از سؤالاتی خواهد بود که در خصوص خانواده

مطرح خواهد شد و در این زمینه همچنان سؤالاتی به شرح زیر بدون پاسخ باقی خواهند ماند:

آیا نرخ زناشویی و باروری باز هم متحول خواهد شد؟ آیا کثرت‌گرایی الگوها و یا مدل‌های خانواده دوام خواهند آورد؟ آیا باز هم خانواده به صورت یک پایگاه و کانون ممتاز همبستگی باقی خواهد ماند؟ با توجه به نبود اطمینان، آیا می‌توان برای آینده جمعیتی کشورهای غربی فرضیات احتمالی را مطرح کرد؟

آنچه به طور حتم می‌توان برای آینده جمعیتی کشورهای صنعتی غرب در نظر گرفت این است که ساختارهای مرفولوژیک، هرم سنی، توزیع جمعیت فقار و یا جمعیت در حال تحصیل دچار اختلال خواهد شد. اما درباره اینکه غیر از اختلالات یادشده، اختلالات دیگری نیز به وجود خواهد آمد یا نه، دودیدگاه متفاوت وجود دارد: نخستین دیدگاه بر این اعتقاد است که تاریخ رفتارهای جمعیتی دَورانی است و دیدگاه دوم برگرایش‌های پایدار و مهم تکیه دارد. دیدگاه اول بر اساس فرضی استوار است که تنظیم‌کننده‌های قدرتمند اجتماعی متناوباً بازیگران جمعیتی را به رفتارهای مشابه و شرایط همانند هدایت می‌کنند. در تاریخ کشورهای جهان دوره‌های مختلفی می‌توان یافت که بیش جمعیتی و اضافه جمعیت از طریق مرگ و میرهای مصیبت‌بار، قحطی و بیماری‌ها و اپیدمی‌ها به‌طور خودکار تصحیح شده و دوباره تعادل برقرار گشته است.

در عصر ما برخی از محققان از جمله «ایسترلین»^۲، سعی نموده‌اند بین سطح باروری و چگونگی بازار اشتغال و کار ارتباط برقرار کنند. به اعتقاد آنان هنگامی که بازار کار رونق بیشتری داشته باشد به همان نسبت میزان باروری نیز

رو به افزایش می‌نهد. اما رشد میزان ولادت باعث اختلال در شرایط مناسب بازار کار شده، در نتیجه باعث کاهش میزان زاد و ولد خواهد شد. بنابراین یک حرکت دَوْرانی به‌طور خودکار افزایش جمعیت را تنظیم خواهد کرد.

نظریه مذکور هرچند که به ظاهر منطقی به نظر می‌رسد اما در صحت درستی آن به دلایل زیر می‌توان تردید نمود: اولاً تغییرات بازار کار به عوامل بسیار پیچیده‌ای بستگی دارد که عامل تراکم جمعیتی احتمالاً نقش کم‌اهمیتی خواهد داشت. ثانیاً پیشنهادکنندگان نظریه اخیر معتقدند که انگیزه تعیین‌کننده رفتارهای انسانی، در محاسبه منافع معین نهفته است، اما چگونه می‌توان کیفیت روابط در دورن خانواده، برابری بین زوجین و ارزشهای اخلاقی حاکم در خانواده را زیر عنوان منافع جای داد و محاسبه نمود؟ انسان اقتصادی نه قادر به تشریح شور و علاقه موجود در زندگی زناشویی است و نه توان توصیف عشق والدین را نسبت به فرزندان خویش دارد: خوشبختانه پاره‌ای از رفتارهای انسانی وجود دارد که با عقل و منطق قابل بیان و تفسیر نیست و با عقلانیت سازگاری ندارد تصور تحوّل خانواده از طریق تناوب منظم شرایط اقتصادی مناسب و نامناسب، درست به نظر نمی‌رسد. به‌ویژه در دوره‌ای که شرایط اقتصادی و فرهنگی بیش از پیش ناپایدار باشد و افراد حال را بر آینده ترجیح دهند.

دیدگاه دوم که در بالا بدان اشاره گردید بر پایداری و ثبات تغییر و تحوّل شاخصهای جمعیتی تأکید می‌کند.

با توجه به این نظریه، ارزشها و آداب و رسوم و عرف جامعه دچار دگرگونی خواهد شد اما این دگرگونیها تنها در یک مسیر و جهت صورت خواهد گرفت؛ آیا چنین فرضی قابل دفاع و پذیرش است؟

گسستگی مضاعف جمعیتی، که یکی از آخرین روز جنگ جهانی دوم به بعد (پرزایی) و دیگری بعد از سال ۱۹۶۵ میلادی به وقوع پیوست، در مقایسه با گرایشهای چند صدساله گذشته، دوره کوتاهی بیش نبوده است. آیا امکان یافتن منطقی که بتواند به نوسانات ظاهری وحدت بخشد، وجود دارد؟ این استمرار و تداوم غیرمنتظره را در برتری بیش از پیش ارزشهای خصوصی در مقابل آرمانهای عمومی و احساسات در مقابل قانون می توان ملاحظه کرد. مگر نه این است که تجدد و مدرنیته بر پایه اعتقاد و ایمان به هماهنگی بین خوشبختی فردی و احترام به نهادها و مؤسسات اجتماعی استوار گشته است؟ از همان آغاز قرن نوزدهم میلادی دانشمندی چون «ریچارد سنت»^۲ و دیگران ضمن پژوهشهای خود در مورد جمعیت شهرشیکاگو به خوبی نشان داده اند که خانواده به عنوان یک پناهگاه و محل تأمین عاطفی مورد تأیید مردم بوده است. چرا از ملاحظه این امر تعجب کنیم که بعد از جنگ جهانی اول، بحران سالهای ۱۹۳۰ و وحشیگریهای جنگ جهانی دوم ارزشهای خانوادگی مورد تقویت و حمایت قرار گرفته است. البته منظور از آن تأیید احیای واقعی جنبه های نهادی ازدواج و خانواده نبوده است بلکه هدف یک استراتژی عمومی و یک راهبرد کلی بوده است که خانواده را مناسبترین فضای خوشبختی فردی در نظر گرفته است. با شکوفایی وضعیت اقتصادی از آغاز دهه ۱۹۶۰، تأمین زندگی فردی به آسانترین وجهی تضمین شد، اما در این دوره بسیار از زنان جوان احساس می کردند که از پیشرفت و بهبود شرایط زندگی آنچنان که باید، در مقایسه با مردان، بهره چندانی نبرده اند و بنابراین در این دوران بود که نخستین جنبش های اصلاح طلب از سوی زنان برای به دست آوردن احترام و قدرت برابر مردان در اکثر کشورهای غربی شکل می گیرد. در حوالی سال ۱۹۶۵

استقلال نظری آنان عملاً تحقق می‌یابد: با تسلط کامل و با به دست گرفتن تصمیم‌گیری در زمینه باروری و با ورود گسترده به بازار کار و اشتغال مشاغل کم و بیش حساس، ابزارهای برابری مطلوب زنان از این تاریخ به بعد تأمین می‌شود. به طور قطع دو عامل یادشده آهنگ تغییرات و دگرگونیهای جمعیتی را سرعت بخشیده‌اند.

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، هم برای زنان و هم برای مردان، نهاد خانواده در تولیدمثل بیش از حد و وابستگی اقتصادی خلاصه نمی‌شود بلکه همبستگی خانوادگی از تاریخ یاد شده تا به امروز بتدریج جایش را به نوعی انجمن یا شرکتهای می‌سپارد که بر مساوات بین زن و مرد مبتنی است و هر کدام در درجه اول طالب شکوفایی فردی هستند. از عامل دیگری نیز که در سریعتر شدن تحوّل جمعیتی مؤثر بوده است، باید نام برد و آن این است که اواخر سالهای ۱۹۶۰ مصادف است با سالهای بلوغ نسلهایی که بعد از جنگ جهانی دوم به دنیا آمده‌اند. بنابراین احتمال دارد که این جوانان مانند نسلهای قبل از خود اجتماعی باریانیده و در نتیجه انتقال فرهنگی بین دو نسل با مشکل مواجه شده باشد و رسیدن جوانان مذکور به سن بزرگسالی باز هم تغییرات مورد بحث را سرعت بخشد.

نگاهی به آینده

نهایتاً در اینجا باید از تداوم صحبت کرد و یا از گسستگی پدیده‌های جمعیتی؟ در واقع آنچه در مقابل ما قرار دارد بیشتر گسستگی شاخصهای جمعیتی است تا تداوم آنها. آن دسته از رفتارهای جمعیتی که در روزگاران قدیم غیر عملی و نابهنجار به نظر می‌رسید، بعد از جنگ جهانی دوم در جهان غرب ناگهان رایج و بهنجار تلقی گردید. در حقیقت، باید گفت که بدون تغییر مسیر

عمومی، در تاریخ تحولات جمعیتی غرب، مرحله‌ای پشت سر گذاشته شده است. از مباحث گذشته، دو نتیجه حاصل می‌شود: اولاً مرز حقیقی بین افرادی که به نهاد خانواده احترام می‌گذارند و با قبول ازدواج رسمی و شرعی، خوشبختی، سلامت و تعادل روانی خود را در آن جستجوی می‌کنند با افرادی که به ازدواج رسمی تن نمی‌دهند و زیر بار مسؤولیت رسمی زندگی زناشویی نمی‌روند وجود ندارد؛ ثانیاً عمل غیر نهادی ساختن نهاد خانواده و ازدواج، گرایش بسیار مهمی است که در مسیر گسستگی و به هم خوردن روند عادی جمعیتی قرار دارد. با بی‌ارزش ساختن کارکردهای نهادی شده‌ی نهادهای مختلف جامعه به ویژه نهاد خانواده، تحوّل نهاد اخیر در جهتی خواهد بود که زن و مرد تشکیل خانواده را بر پایه یک قرارداد خصوصی، قابل مذاکره مجدد و قابل فسخ در نظر خواهند گرفت. این امر پیامدهای متعددی را به دنبال خواهد داشت. اولین پیامد آن تسلط و رواج ازدواج "بر اساس انتخاب آزاد" است.

در سالهای ۱۹۶۰ روند معمولی زندگی زناشویی عبارت بود از: ازدواج، باروری، بیرون آمدن فرزند از خانه پدری و سرانجام مرگ یکی از زوجین. اما در عصر حاضر صورتهای مختلف پیوند زناشویی در دنیای غرب به وجود آمده است: پیوندی که زن و مرد فقط با یک زندگی مشترک غیر رسمی با کودک یا بدون آن آغاز می‌کنند و سپس به دنبال آن در اکثر موارد ازدواج رسمی و قانونی صورت می‌گیرد. در این جوامع میزان طلاق سیر صعودی داشته و خواهد داشت. آشکال زندگی که به دنبال طلاق تحقّق خواهد یافت عبارت خواهد بود از: ازدواج مجدد و یا انزوا و تنهایی. سرانجام، تمامی صور رسمی ازدواج، در آینده نه چندان دور جایشان را به پیوندهای غیر رسمی کم و بیش پایدار خواهند سپرد. معنی و مفهوم خانواده و هدف از تشکیل آن از فردی

به فرد دیگر و از جامعه‌ای به جامعه دیگر تغییر خواهد کرد: در جایی، زوجین بر همبستگی عاطفی فشرده تأکید خواهند کرد و در جای دیگر زن و شوهر کیفیت گروه خانواده را با برابری مبادلات درونی ارزشیابی خواهند نمود. پاره‌ای از مردم در برخی کشورها ثبات خانواده را مورد توجه قرار خواهند داد و برای برقراری و پایداری و دوام خانواده از نهادها ضمانت خواهند خواست و در کشورهای دیگر برای هر یک از طرفین ازدواج و هم چنین برای فرزندان آنها حقوق یکسان و برابر در نظر گرفته خواهد شد.

الگو و شیوه همسرگزینی رایج زیر سؤال خواهد رفت. هر فرد خواهد توانست الگو و مدل همسرگزینی را با توجه به میل خود تغییر دهد و در نتیجه این امر، بی‌ثباتی در نهاد خانواده شدت یافته، به جدایی رسمی و طلاق منجر خواهد شد. اما گسستگی پیوندهای غیررسمی و نامشخص مخصوصاً اگر همراه با باروری بوده باشد دیگر به عنوان رفتارهای حاشیه‌ای و نابهنجار محسوب نخواهد شد. در حال حاضر از هر ۱۰۰ کودک یا نوجوان کمتر از ۱۶ سال در کشورهای غربی به طور متوسط ۲۰ تا ۲۵ نفرشان فرزندان طلاق به شمار می‌آیند یعنی پدر و مادرشان از همدیگر جدا شده‌اند و از هر ۱۰۰ کودک مذکور ۲ کودک حاصل "زندگی مشترک بدون ازدواج" هستند یعنی به طور نامشروع به دنیا آمده‌اند و پیش‌بینی می‌شود که روز به روز بر شمار این کودکان افزوده شود. قراین و تغییرات به دست آمده ما را به این واقعیت رهنمون می‌کند که گویی تنها اصل قابل اعتماد در همبستگی خانوادگی، ارتباط مادر و فرزند است، چه بسا نوع جدیدی از نظام مادر تباری در حال شکل گرفتن باشد.

کم رنگ کردن صورتهای نهادی و بی‌ارزش ساختن آنها به افزایش روز افزون "زندگی مشترک بدون ازدواج" منجر خواهد شد حتی اگر این

نوع پیوندها در سنین بالا انجام گرفته باشد. شاید جوانان بیکار به خاطر فقدان شغل و درآمد کمتر، به "پیوندهای آزاد" تن بدهند اما افرادی که به خاطر نداشتن کارثابت و دایمی نمی‌توانند در امر تشکیل خانواده تصمیم قطعی بگیرند در حالت شک و تردید باقی خواهند ماند و تمام این تغییرات بر میزان باروری مؤثر واقع خواهد شد و "زندگی مشترک بدون ازدواج" هرچند اغلب با باروری همراه است اما شمار کودکانی که از این نوع پیوندها بوجود می‌آیند کمتر از تعداد فرزندان خواهد بود که پدر و مادرهایشان پیوند زناشویی رسمی را امضا کرده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که احتمال یک گسستگی در روند جمعیتی سبب کاهش میزان باروری کُل خواهد شد اما در صورتی که شمار کودکان نامشروع روزافزون باشد، امکان دارد وضعیت تاهل در افزایش و یا کاهش نرخ باروری یک عامل خنثی به‌شمار آید. پس یا باید باز هم منتظر کاهش جدید باروری باشیم و یا دست کم شاهد ادامه روند فعلی شاخصهای مختلف جمعیتی شویم. سرانجام در نتیجه افزایش میزان طلاق، بر شمار ازدواجهای مجدد افزوده خواهد شد که در این صورت بیشتر کودکان به دنیا آمده از ازدواج اول نیز، با آن درگیر خواهند بود. در واقع، تعداد ازدواجهای دوم افزایش قابل ملاحظه‌ای خواهد داشت و خانواده‌هایی که از ازدواجهای دوم تشکیل شوند کارکردهای ویژه و متفاوت خواهند داشت: پایگاههای افراد بسیار نامشخص و مسئولیت طرفین ازدواج نامعلوم خواهد بود. با اشاعه و رواج روشهای جدید و مؤثر جلوگیری از بارداری و مهار کردن سطح باروری، میزان فعالیت‌های حرفه‌ای زنان متأهل باز هم افزایش خواهد یافت. ذکر این مطلب که تحوّل و تغییر در مسیر یادشده ادامه خواهد یافت معنایش این نیست که تحوّل یادشده با همان سرعت و آهنگ تداوم پیدا خواهد کرد، زیرا احتمال دارد که در دهه‌های آینده،

جهان صنعتی غرب با نوعی ثبات در ویژگیهای جمعیتی روبرو شود.

آیا امکان آستی دادن ارزشهای خصوصی با آرمانهای عمومی وجود دارد؟

ابهامها و شک و تردیدها در مورد آینده خانواده غربی و چگونگی تحوّل آن بسیار زیاد است. همچنان که کثرت گرایی کنونی نشان می‌دهد آینده از هم اکنون در پیش روی ما قرار دارد و غیر قابل پیش‌بینی بودن دقیق تحوّل خانواده قیمتی است که جوامع غربی به خاطر آزادی نسبی موجود باید بپردازند. لازم به یادآوری است که خانواده سازمانی نیست که بتوان آن را به عنوان یک واقعیت مستقل مطالعه نمود، روابط متقابل خانواده و جامعه بسیار پیچیده است. چگونه می‌توانیم از آینده خانواده سخن بگوییم بی آنکه از آینده جامعه حرفی زده باشیم. در این زمینه شاید بتوان سناریوهای مربوط به تحوّل مناسب و وابسته را به شرح زیر پیشنهاد کرد:

در اولین سناریو، فرد، کمتر در برابر خانواده احساس مسؤولیت می‌کند و نهاد اخیر به صورت یک "شرکت موقتی" درمی‌آید. در صورت جدایی یا طلاق، مسایل مورد بحث بین زن و شوهر به سرعت حل و فصل می‌شود و اکثر اوقات، نگهداری کودکان برعهده مادران گذاشته می‌شود. از نظر دولت، هر فرد خود به تنهایی مسؤول اعمال خود بوده، از نظر وضعیت مالیاتی به عنوان فرد مستقل به شمار می‌رود و بدین سان تمام حقوق مربوط به زناشویی دچار تغییر و دگرگونی خواهد شد.

سناریوی دوم، بیشتر به تولّد مجدد کارکرد خانواده به عنوان "مأمّن و پناهگاه" توجه دارد. زیرا افراد جامعه با ملاحظه و درک این امر که جامعه

هرگونه ابتکار و مشارکت را از آنها سلب نموده است در احیای زندگی خصوصی و ارج نهادن به ارزشهای خانوادگی سعی خواهند کرد.

در سوّمین سناریو، دولتهای غربی با ملاحظه کاهش سریع زاد و ولد، برای جلوگیری از عواقب این کاهش کوشش خواهند نمود تا با جلب حمایت و کمک خانواده‌ها آنان را به ازدیاد زاد و ولد تشویق کنند. شاید از این طریق نوعی ثبات نسبی در نهاد خانواده به وجود بیاید. چنین ثباتی مخصوصاً در هنگام تعلیم و تربیت کودکان ضروری است. بنابراین، الگوی خانواده هر فرد با توجه به خواستهای دولت انتخاب خواهد شد. و اگر چنین نظامی تداوم یابد و مردم به آوردن کودکانی مجبور شوند که دولتها می خواهند در این صورت تحمّل آن در دراز مدّت بسیار سخت خواهد بود زیرا احتمال استقرار نوعی "استبداد ملایم" وجود خواهد داشت.

بر پایه سناریوی چهارم، این سؤال مطرح می شود که آیا امکان بازگشت به نهادهای سنتی را باید منتفی دانست؟ اگر تحوّل و تغییر همچنان ادامه یابد در بی اعتبار بودن فرض اخیر تردیدی وجود نخواهد داشت. اما بروز مجدد شرایط استثنایی از قبیل مرگ و میر فردی و دسته جمعی و متوجه شدن افکار عمومی به معضلات و مشکلات آن، بار دیگر فرض بازگشت به سنتها اعتبار خود را باز خواهد یافت. و در این شرایط حسّاس یک دولت پر قدرت سرنوشت مردم را به دست گرفته، حقوق بشر فدای ضرورتهای فوری و اضطراری خواهد شد. در اینجا دو مورد مشخص را می توان تصوّر کرد: انتشار مرض ایدز و تشدید بحران اقتصادی.

در مورد ایدز برای مقابله با شیوع و رواج آن اقدامات جدی ضرورت پیدامی کند. بخش بزرگی از مردم، چه آنهایی که هنوز مبتلا به

این بیماری خانمانسوز نشده‌اند و چه کسانی که این بیماری سلامت آنان را تهدید می‌کند از اقدامات یادشده حمایت خواهند کرد. این چنین اقدامات مستبذانه توسط یک دولت "استبدادگر" می‌تواند اعمال گردد و اینجا "وحشت" جای "نهادیت" را خواهد گرفت.

بحران اقتصادی نیز احتمالاً به نتایج بالا منتج خواهد شد. در حال حاضر سطح بیکاری در حدی است که هنوز همبستگی و تعاون بین شاغلان و بیکاران تضمین شده است. اما به موازات بالا رفتن میزان بیکاری و شدت یافتن بحران اقتصادی تأمین همبستگی اخیر با مشکل مواجه خواهد شد. دولت‌ها در این صورت، به افزایش مالیات‌ها و هزینه‌های اجتماعی ملزم خواهند شد و هر فرد شاغل به کاهش حقوق و دریافتی ماهانه خود دچار خواهد شد و اینجاست که کل نظام توزیع مجدد درآمدها بین نسل‌های مختلف زیر سؤال خواهد رفت و برخورد بین نسل‌ها همچنان ادامه خواهد داشت که تنها یک دولت "قدرتمند" با مداخله مقتدرانه خود خواهد توانست از تداوم این برخوردها جلوگیری کند.

با عنایت به فرضیات مذکور، آشکارا می‌توان درگیریهایی متقابلی را که خانواده و جامعه را به هم ربط می‌دهد ملاحظه نمود. اصولاً، تجدیدگرایی نهاد را نفی نمی‌کند بلکه فقط آن را براساس یک مشروعیت دیگر بنامی کند. آنچه در روزگاران قدیم وجود نهاد را توجیه می‌کرد همانا ترس و وحشت دایمی از مرگ دسته جمعی بود، اما در روزگار کنونی، نهادنو، بر پایه این فکر و اندیشه پایه گذاری شده است که قانون ابزار لازم و ضروری یک نظم جمعی عقلایی بوده و در نتیجه مستقیماً با سعادت و خوشبختی فردی در ارتباط است. بتدریج از اعتبار و روایی ارزشهای عمومی کاسته می‌شود و چون بخشی از افکار عمومی بر

غیرقابل پیش‌بینی بودن آینده تأکید دارد، بنابراین هدف اصلی زندگی را در ارضای خواسته‌های فعلی خلاصه می‌کند. آنچه امروز خانواده کم‌دارد در حقیقت نداشتن توانایی‌های آرایه‌ی یک تصویر جمعی در دراز مدت است.

نتیجه‌گیری

آنچه در بالا بدان اشاره شد در حقیقت ماهیت واقعی تغییراتی است که در نهاد خانواده در جوامع غربی به وجود آمده و در آینده نیز خواهد آمد. چنین به نظر می‌رسد که در طول ۲ یا ۳ قرن گذشته، خانواده غربی از یک خانواده قانونمند به خانواده‌ای تغییر شکل داده است که همبستگی در آن با توجه به همگرایی تمایلات بین زن و مرد پایه‌گذاری شده است، این همگرایی و یا توافق به وسیله یک قرارداد آشکار یا ضمنی، مشخص و تعریف شده است. تنوع این قراردادها اصل مسأله را نفی نمی‌کند، زیرا نهادها و قوانینی که تا چند دهه پیش بر حیات جامعه، حاکم بود، امروز بخش مهمی از قدرت خود را از دست داده است. خارج از قالب خانوادگی هویت فردی بی‌معنی است؛ همچنان که خارج از چارچوب اجتماعی، الگوهای خانوادگی وجود ندارد. بدون شک، تاریخ زندگی هر کدام از انسانها با دوران طفولیت و هم‌چنین با تغییرات اجتماعی که سبب پیدایش انواع مختلف خانواده گردیده، گره خورده است. با آگاهی بیشتر از ارتباط بین داده‌های روانشناختی، جمعیت‌شناختی و جامعه‌شناختی طبیعت این تغییرات را بهتر می‌توانیم شناسایی کنیم. امروز خانواده در غرب در بحران بزرگی به سر می‌برد. روابط بین والدین و فرزندان و همچنین رابطه بین زن و شوهر بر پایه‌هایی لرزان قرار گرفته است و در صورت ادامه روند کنونی شاید در صدسال آینده

واژه خانواده در دنیای غرب به کلمه‌ای کهنه و منسوخ تبدیل شود.
مردم کشورهای جهان سوم باید این خطر را جدی تلقی و از
تقلید کورکورانه و کپی کردن الگوهای مختلف خانواده غربی در کشورهای خود
احتراز کنند. نقش مهم رسانه‌های گروهی و سازمانهای آموزشی باید در این زمینه
بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

از حریم مقدس خانواده در کشور خودمان صمیمانه دفاع و پاسداری کنیم.

منابع و یادداشت‌ها

۱- منظور از میزان تجدید نسل یا نرخ جایگزینی عبارت از شمار کل دخترانی است که یک زن در طول دوران باروری‌اش یعنی از سن ۱۵ سالگی کامل تا سن ۵۰ سالگی کامل به دنیا می‌آورد و این میزان به دو صورت ناخالص و خالص محاسبه می‌شود. برای اینکه تجدید نسل امکانپذیر شود بایستی هر زن در دوره یاد شده به طور متوسط ۲/۱ بچه به دنیا بیاورد.

۲- میزان باروری کل، شمار کل کودکانی را محاسبه می‌نماید که یک زن در طول ۳۵ سال دوران بارداری خود به دنیا می‌آورد.

3 - R. Easterlin

4 - R. Senett, *Les tyrannies de l'intimités*, Paris, le Seuil 1979.